

تفسیر آیه شهادت

«بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَ صَلَّى اللَّهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَعَلَى آلِهِ
الطَّاهِرِينَ».

«أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ» «شَهِدَ اللَّهُ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ وَالْمَلَائِكَةُ وَأُولُو الْعِلْمِ
قَائِمًا بِالْقِسْطِ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ».^۱ «رسم ربنا سبحانه و تعالی مراسم التوحید
بصورة عريقة عميقة أنيقة دالة تحلق على كافة البصائر و العقول و الفطر من هذه الآيات
البينات الجامعة آية الشهادة الثامن عشر من سورة آل عمران: «شَهِدَ اللَّهُ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ
وَالْمَلَائِكَةُ وَأُولُو الْعِلْمِ» در تفسیر، بحث موضوعی راجع به این آیه شده است، اما شده
است برای برادران کافی نیست و اشاراتی هم در بعضی از بحوث راجع به دلالت این آیه
مبارکه نسبت به توحید شده است، و لکن کافی نیست. حتی اگر بحث مستقل و موضوعی
هم قبلاً شده باشد، باز الآن کافی نیست. «لأنَّ القرآنَ غَضَّ طَرِيًّا كُلَّمَا رَاجَعْتَ إِلَى آيَةِ مَنْ
الدَّكْرِ الْحَكِيمِ تَرَاجَعُ فِطْرَتَكَ وَ عَقْلِيَّتَكَ وَ فِطْرَتَكَ وَ تَحْصِلُ عَلَى تَبْلُورَاتٍ وَ تَبْلُورَاتٍ».
مثل معادن تشبیه کنیم که از معدن هر چه بکشید بیرون می آید تا آنجایی که هست،
معادن نهایت دارند، اما معارف قرآنیه لا حدّ است. همان طور که متکلمش لاحدّ است.

«فِي النَّظَرَةِ الْأُولَى إِلَى مِثْلِ هَذِهِ الْآيَةِ الْمُبَارَكَةِ يَحْتَارُ الْإِنْسَانُ غَيْرَ الْمَفْكَرِ كَيْفَ «شَهِدَ
اللَّهُ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ» مَا هُوَ مَعْنَى الشَّهَادَةِ أَوْلًا وَ ثَانِيًا: كَيْفَ يَشْهَدُ كَائِنٌ لِكَيْانِ لَهُ خَاصٌّ،
مِثْلَ الْإِنْسَانِ الَّذِي يَدَّعِي أَنَّ هَذَا الْمَالَ عِنْدَكَ لِي، مَنْ هُوَ الشَّاهِدُ؟ أَنَا الشَّاهِدُ، لَا يَقْبَلُ.
اِقْرَارِ الْعُقُلَاءِ عَلَى انْفُسِهِمْ جَائِزٌ لَا عَلَى انْفُسِ الْآخِرِينَ». شهادتی که شخص می دهد، چه

۱. آل عمران، آیه ۱۸.

شخص بشری باشد و چه بالاتر، شخص الهی باشد، شخص بشری که مشهود است، ملموس است، محسوس است، انسان کارهایش و خودش را می‌بیند، شهادت او در امر مختلفاً فيه کافی نیست، بلکه شهادت علیه یا له دیگران یا آن هم یا اربعه یا اثنین یا هرچه، این در فقدان الدلیل است. چطور خداوند شهادت می‌دهد؟ «الشَّهَادَةُ وَالْحَلْفُ بِالْأُمُورِ التَّادِيْبِيَّةِ مَالِيَةً وَجَنْسِيَةً وَنَفْسِيَةً وَسَوَاهَا لَا تَحَلُّ مَحَلَّهَا إِلَّا عِنْدَ فَقْدَانِ الدَّلِيلِ، مَا دَامَ الدَّلِيلُ وَالْبَرْهَانُ الْقَاطِعُ مَوْجُودًا عَلَى اثْبَاتِ شَيْءٍ فَلَا مَوْقِفَ لِشَهَادَةِ أَوْ يَمِينِ أَوْ مَا إِلَى ذَلِكَ».

در قرآن شریف خداوند قسم‌هایی دارد «لَا أَقْسِمُ بِيَوْمِ الْقِيَامَةِ»^۱ «لَعَمْرُكَ إِنَّهُمْ لَفِي سَكْرَتِهِمْ يَعْمَهُونَ»^۲ «لَا اِقْسَم» نفی قسم است، «لَعَمْرُكَ إِنَّهُمْ لَفِي سَكْرَتِهِمْ يَعْمَهُونَ» «لعمرك» قسم است «یس * وَالْقُرْآنَ الْحَكِيمِ»^۳ «حلف، هل يحلف ربنا سبحانه وتعالى و هو خالق الدليل و المدلول و كيف يحلف؟ قد يقال ان هذه الآيات التي تنفي القسم، تعنى القسم و لما تعنى القسم يؤولون/يعولون تأويلات عدة غير مرضية عند العقلاء فضلاً عن المسلمين [...]». انسان یا می‌تواند جواب بدهد، فکر کند، درست جواب بدهد که شدرسنا نشود یا اگر نمی‌تواند محوّل به دیگری کند. اگر من یک پزشکی هستم که مخصوص قلبم، به کسی که چشمش درد می‌کند می‌گویم: من نمی‌توانم، من پزشک قلب هستم. کسانی که در آیات مقدّسات قرآنی به طور شایسته و بایسته تفکر و تدبّر نکرده‌اند، چطور می‌توانند جواب بدهند، جوابی که خراب کند اصلاً، تعبیر به تأویل می‌کنند «یعنی خلاف الظاهر هذا غلط، هذه غلطة أولى من الغول لا من القول، هذه غلطة أولى من الغول انّ الله تعالى يريد خلاف الظاهر خلاف النص و القرآن افصح كلام و ابلغ كلام على الاطلاق» کجا خلاف ظاهر و خلاف نصّ اراده دارد؟

در باب شهادت که نمی‌خواهیم بحث کنیم، اما لفظ شهادت در اینجا است، شهادت دو نوع است: شهادت حضور است «الشَّهَادَةُ عِبَارَةٌ عَنِ الْحُضُورِ إِمَّا حُضُورَ تَلْقَاءٍ أَوْ حُضُورَ الْقَاءِ. تَلْقَاءً لَمَّا رَأَيْتَ، الْقَاءً لَمَّا رَأَيْتَ» هر دو شهادت است «شهد» دارای دو معناست. «شهدتّ زیداً يقول یعنی شهدت بأذنی، سمعت بأذنی، شهدتّ زیداً یأکل شهدتّ بالبصر» این شهادت‌ها فرق می‌کند که حضور چشم است یا حضور گوش است

۱. قیامت، آیه ۱.

۲. حجر، آیه ۷۲.

۳. یس، آیات ۱ و ۲.

یا حضور لمس است یا حضور دیگر «شهدت أن طعام الفلانی مُر» این شهادت با احساس چشایی است. این شهادت تلقی است. «اذا اخبرک انسان أنّ زیداً جاء لا تقبل تشهد لأنّ شهادة حضور، اذا رأیته جاء هذه شهادة و اذا سمعت ولو متواتراً، ولو متواتراً قطعياً سمعت أنه جاء و علم، تقول علمت، لا تقول شهدت، شهدت اخصّ». شهادت حضور است. حضور یا برای تلقی است، تلقی آن طور که ست، تلقی سمعی، بصری، حسی، شمی، لمسی یا حضور برای القاء است. «اذا استشهدت لرزية حصلت جنسية زنی أو لواط لا سمح الله أو غیر، اذا استشهدت عليك أن [...] بأن تكتب بأن ينقل كلام» نه، خودت باید حاضر باشی، هر کسی هستی. دارای هر مقامی که هستی، باید خودت را برای القاء ما تلقیت، خود تلقی کردی، خود القاء کنی، اگر خود تلقی نکرده‌ای، القاء هم نمی‌توانی بکنی. مگر «سَمِعْتُ، رُوی» پس شهادت دارای دو جانب است: «شهادة الحضور للتلقى و شهادة الحضور للقاء» تلقی و القاء هر دو باید یقینی باشد. «التلقى و اللقاء فی باب الشهادة لابد أن یكونا یقینین علمیین قطعیین و آلا لا تنفع الشهادة، حال أنّ الشهادة انما تنفع عند فقدان الدلیل اول» اگر کسی خودش دید که زنی معاذ الله زنا می‌دهد، این دیگر شهادت نمی‌خواهد، شهادت چهارتا، برای اینکه با این زن نباید ازدواج کند، برای این شهادت نمی‌خواهد، بله، برای حدّ شهادت می‌خواهد، برای اینکه با این زن «حُرِّمَ ذَلِكَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ»^۱ برای این دیگر شهادت لازم ندارد.

حالا این «شهادت» دارای دو معناست: «شهادت» در مقام القاء، در مقام تلقی نه، «الشهادة فی مقام التلقى لها معنى واحد، تلقى حضوراً تلقى حسیاً تلقى سمعياً تلقى بصریاً» این یک معنا. ولكن شهادت به معنى القاء دو نوع است: یک شهادت به معنى القاء اقرار است «شهد الله» اقر الله، خدا برای چه کسی شهادت می‌دهد؟ خدا نزد حاکم شرعی شهادت می‌دهد؟ اقرار است، خداوند اقرار می‌کند، اقرار عمّا یعلم، اقرار بما یعلم، تقریر بما یعلم، این یک معناست که در قرآن شریف هم آیات این چنینی متعدد داریم. مثلاً در آیه آل عمران: «وَإِذْ أَخَذَ اللَّهُ مِيثَاقَ النَّبِيِّينَ لَمَا آتَيْتُكُمْ مِنْ كِتَابٍ وَحِكْمَةٍ ثُمَّ جَاءَكُمْ رَسُولٌ مُصَدِّقٌ لِمَا مَعَكُمْ لَتُؤْمِنُنَّ بِهِ وَكَلْتَنْصُرُنَّهُ قَالَ أَأَقْرَرْتُمْ وَأَخَذْتُمْ عَلَىٰ ذَلِكُمْ إِصْرِي قَالُوا أَقْرَرْنَا»^۲ این «اقررتنا» همان شهادت است. چون وحی شده است، تلقی وحی است حضوراً، حضور قلبی است در محضر حق سبحانه و تعالی و در جای دیگر به

۱. نور، آیه ۳.

۲. آل عمران، آیه ۸۱.

جای اقرار شهادت است، منتها شهادت در بُعد اقرار است. یک مرتبه شهادت در بُعد اقرار است که من اقرار می‌کنم، یک مرتبه نخیر، شهادت در بُعد القاء است نزد کسی که نزد او باید القاء بشود.

«هنا يقول ربنا شهد الله، شهد الله تلقياً و الله لا يتلقى، انما علمه ذاته و ذاته علمه، انما يعبر ربنا سبحانه و تعالى عن علمه القطعي الذاتي الثابت مائة بالمائة بالشهادة، بالاقرار، بعلم و ما الى ذلك» «شهد الله» چطور است در اینجا؟ تعبیری زیباتر از این و کافی‌ترین از این در این زمینه نیست در باب اثبات توحید «شهد الله یعنی الله حاضر فیما یقر، حضور الذات للذات، علماً حضورياً لا علماً تحصيلياً علماً لم یکن ثم حصل، علماً حضورياً و ربنا سبحانه و تعالى شاهدٌ على طول الخط السرمديّة ازلية و ابدية على قضية توحید». «شهد» زمان نیست، البته در ابعادی زمان است که بعد عرض می‌کنیم. در شهادت ذاتی حق سبحانه و تعالى و شهادت علمی حق، دیگر زمان معنی ندارد. «لما يستعمل فعل ماض فیمن لیس له ماض و لا مستقبل، لا یفسر الماض بالماض زمیاناً، كان الله» «كان الله على كل شيء قديراً» «كان» زمانی نیست. چون «كان» نسبت به یک موجودی است که زمانی نیست، پس «كان» هم زمانی نیست.

«شَهِدَ»: «شَهِدَ» هم در بُعد شهادت ذاتی و شهادت علمی که حضور ذات است للذات، حضور علمی ذات است للذات، این معنا ندارد زمانی باشد، چون خدا زمانی نیست و این شهادت در زمان نیست، این شهادت لفظ نیست، این شهادت یک حقیقتی است. «فشهد الله یعنی الله تعالى یعلم حاضراً لهذه الحقيقة بكل معانی الحضور اللامحة شهد الله و لكن سؤال: هل نحن یوحى الینا من الله تعالى حتى نسمع أن الله الذى نقر بالوهیته و هو واحد؟ لا، لا یوحى الینا».

«شهد الله» در کتاب وحی است، کتاب وحی را کسی قبول دارد که نبوت را قبول دارد، خدا را قبول دارد، توحید را قبول دارد «شهد الله» برای کسی که قبول دارد صحبت می‌کند؟ به کسی که خدا را قبول دارد می‌گوید بیا قبول کن. کسی که خدا را واحد می‌داند، دان واحد است. پس «شهد الله» به این حساب نیست که چون در کتاب وحی است، ما تعبداً قبول می‌کنیم، نخیر، «شهد الله» این حضور علمی ذاتی حق است در بُعد الله، «شَهِدَ اللَّهُ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ وَ الْمَلَائِكَةُ» که فاصله شده، یعنی «شهد الملائكة» «شَهِدَ

اللَّهُ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ وَالْمَلَائِكَةُ وَأُولُوا الْعِلْمِ قَائِمًا بِالْقِسْطِ» قائم من الله است «لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ» این «شهد الله» به چه حساب است؟

- [سؤال]

- غیر از الله است دیگر، الله که اولو العلم نیست، فوق اولو العلم است.

- یعنی ائمه...

- ائمه در رأس هستند، بعد بحث می‌کنیم. «فاذاً جواباً عن هذا السؤال العضال شهد الله يقرّ الله سبحانه و تعالی عند من؟ أنا اذا اقررت لحالةٍ مختلف فيها عند ناكرها و عند الشّاكّ فيها، هل الاقرار كافي؟ لا، هذا سؤال الاول و سؤال ثان من يسمع وحي الله تعالی حتّى يسمع شهادة الله و اقراره و ما الى ذلك من السّؤالات ولكن الجواب نجده فى نفس الآية المباركة «شَهِدَ اللَّهُ» افتحوا الكتاب الصّحيفة الثّانية و السّتون: هذه من غرر الآيات الجامعة لبراهين التوحيد، الجامعة لكل مداليل آيات التوحيد آفاقياً و انفسياً، يجدر بنا ان نسبر اغوار^۱ يعنى اعماق «اغوار البحث فيها كما سبرت» خود آيه هم اغوار بحث توحيدى را مورد جستجو قرار داده است. «هنا سؤال يطرح نفسه بطبيعة الحال ان كيف يشهد الله لنفسه و طبيعة الشهادة ان تكون لاثبات الدعوى من غير مدعيها» اگر شهادت آن گونه باشد، نه شهادت اقرارى، شهادت اقرارى هم كافي نیست. «عند فقدان اي برهان عليها؟ و إلا فلكل مدع ان يشهد لنفسه دون حاجة إلى سواه؟! هنا بعد التأكد من معنى الشهادة أنها أداؤها عن حضور كامل» اين معنای دوم شهادت است، معنى اول تلقى است، خدا كه تلقى ندارد، خدا اداء مى‌كند. آنچه را به علم حصولى و به علم حضورى خدا مى‌داند كه وحدت خودش است، اين را دارد القاء مى‌كند به شاكين. «و نها تعنى شهادة الله تعالی المعنى الاول تلقى، أنّ الله لا يتلقى، أنّما يتلقى من لم يكن عنده هذا العلم ثم يتلقى، تلقى الشهادة للجاهل فقط و الله يلقى الشهادة و ما تلقى، يلقى شهادةً كائنةً كاملةً فى علمه المحيط».

«و هو بالنسبة لله الحضور المحلّق على كل محضر لتلقي الشهادة»^۲ ولكن اين حضورى كه خداوند دارد، باز حضور تلقى حصولى نیست، بلکه حضور تلقى نیست، بلکه علم مطلق است. «لتلقي الشهادة و إلقاءها قبل خلق المشهود و بعده و بعد فناءه هنا نقول أولاً: ان شهادة الله بوحدانيتها قد تخص الذين يعتقدون في وجوده ثم هم به

۱. الفرقان فى تفسير القرآن بالقرآن، ج ۵، ص ۶۲.

۲. همان.

مشرکون» این یک مرحله است. البتّه این «شَهَدَ اللَّهُ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ» در برابر کسانی که خدا را قبول دارند. «الذی لا یعتقد فی وجود الله تعالی، ملحد، مادّی، لا یعتقد فی وجود الله تعالی لا دور هنا لشهادة علی وحدانیته ثبت الارض ثم انقش اذا المخاطبون هنا الحقل هنا حقل الاشراک بالله أو التّشکک فی توحید الله سبحانه و تعالی».

- [سؤال]

- آن بله ولی اول «شهد»، اولش «شهد الله»، «شهد الله» اثبات توحید می خواهد بکند، اثبات توحید بعد از اثبات وجود است، اثبات وجود در این جمله نیست.
- توحید متفرّع بر اصل وجود است، ولی خود این برهان کافی است دیگر.
- خیر، اصل وجود را اگر کسی قبول ندارد، دلیل توحید معنی ندارد، اصل وجود را باید قبول داشته باشد تا دلیل توحید بیاید. اینجا دلیل توحید آمده، اصل وجود نیامده، فقط دلیل توحید است. «شهد الله أنّه موجود، لا، أنّه لا اله الا هو» بحث سر اصل توحید است، «علی کُلّ شیءٍ شَهِيدٌ»^۱ مطلب دیگری است، آن اثبات وجود می کند، ولی خود این «شهد» را بحث می کنیم.

- [سؤال]

- آخرش بحث می کنیم. «شهد الله هنا مجالات عدّة للاجوبة البینة عن هذا السؤال العضال بالنسبة للشهادة اقرارية الحضورية الالقائیة لرّنا سبحانه و تعالی. «شَهَدَ اللَّهُ» شهد الله لمن؟ لهؤلاء الذین یعترفون فی وجود الله سبحانه و تعالی ثم یشرکون به من سواه» مثلاً فرض کنید که خیلی ها قبول دارند که فلان کس مرجع تقلید است و مجتهد است، قبولش را دارند، عادل است و صادق است و... همه را قبول دارند. ولی نمی دانند که آیا غیر از ایشان هم هست یا نه؟ می گوید من فقط هستم، اگر صد درصد قبولش دارند، البتّه ما چنین کسی کم داریم، اگر صد درصد قبولش دارند که دیگر برای نفی و اثبات گشتن نمی خواهد. صد درصد قبول دارند، من را می شناسید، چنینم، چنانم، صادق هم هستم فیما أقول، صد درصد صادقم و محال است کذب بگویم. خدا این است دیگر، حالا بندگان خدا کذب بگویند. کسانی که اقرار دارند که «وَلَسِنُ سَأَلْتَهُمْ مَنْ خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَ سَخَّرَ الشَّمْسَ وَالْقَمَرَ لَیَقُولُنَّ اللَّهُ فَأَنَّى یُؤْفَکُونَ»^۲ قبول دارند دیگر.
- بحث سر این است که این ها قبول ندارند این قرآن و این آیات از خدا باشد.

۱. حج، آیه ۱۷.

۲. عنکبوت، آیه ۶۱.

- آن بحث دیگری است، حالا عرض می‌کنم، ما تگّه تگّه باید جلو برویم. حال اگر خداوند به وسیله وحی متّصلاً، به وسیله وحی منفصلاً، به وسیله رجال وحی، به وسیله کتب وحی که هر کتاب وحی‌ای و هر رسولی از یک خداست. «کافّة الرّسل الّذین عندهم آیات بیّنات رسولیة تدلّ علی رسالات من الله تعالی کافّة الرّسل من عند إله واحد». در روایت دارد که امام صادق می‌فرماید: «لَوْ كَانَ لِرَبِّكَ شَرِيكٌ لَأَتَتْكَ رُسُلُهُ» کجاست؟ چه خدای ظالمی! «لَأَتَتْكَ رُسُلُهُ».

البته کسانی ممکن است بگویند که فایده نقل چیست؟ می‌گوییم نقل مبتنی بر عقل، همان دلیل عقل است، بلکه قوی‌تر از عقل است. حالا اینجا این بحث را داریم. این خدایی که همه قبول دارند، کتابی و غیر کتابی و مشرکین همه قبول دارند، موحدین قبول دارند، اگر این خدا «شهد فی رسالاته، شهد فی کتابات وحیه، شهد بوسیط ملائکته أنّه لا اله الا هو فلا یدّ لنا المتشکّکون - لا سمح الله - فی توحیده أن تتقبّل أنّه واحد لا اله غیره، لم یتخذ الهاً لم یتخذ شریکاً، لا شریکاً اتّخذاً لا شریکاً واقعياً، الشّریک الاتّخاذهی و الشّریک الواقعی شرکاء وخازّان، شرکاء وخازّون» این وخز غیر از اخذ است، این خذلان است. این مرحله اولی.

مراحل دیگری دارد که حالا این مرحله اولی را بحث کنیم. «هنا - بعد التّأكد من معنی الشهادة» وصلنا الی: «نقول أولاً: ان شهادة الله بوحدانیته قد تخصّ الذین یعتقدون فی وجوده» «قد» ما می‌گوییم به حساب اینکه یکی از احتمالات است، وارد هم هست، «ثم هم به مشرکون، و هم معترفون أنه الإله الأویل» تفسیر صفحه ۶۳ آل عمران: «و قد اتخذ لنفسه شرکاء، فأفضل من یشهد لوحدانیته هو نفسه المقدسة، إذ هو الذی یعلم شرکاءه لو كانوا، و هو الذی یتخذهم لو كان متخذاً لهم» دو تعبیر است. اگر شرکاء واقعی است که متّخذ نیستند، مثل الله اله هستند، باید بدانند، نمی‌شود نداند و آلا جاهل است. و اگر خودش اتّخاذ کرده، بیشتر باید بدانند. «فلما ینفی العلم بان له شریکاً، و ینفی اتّخاذه لنفسه شریکاً، فتلك إذا شهادة قاطعة علی توحیده: «و یعبّدون من دون الله ما لا یضرّهم و لا ینفعهم و یقولون هؤلاء شفعاؤنا عند الله» قل أ تُنبئون الله بما لا یعلم فی السّماوات و لا فی الأرض»^۲ خدا نمی‌داند شرکاء هستند یا واقعی یا متّخذ؟ «سُبْحَانَهُ وَتَعَالَى عَمَّا يُشْرکُونَ» «سبحانه ذاتیاً، سبحانه اتّخاذهی، سبحانه جهلیاً، أنّه له شرکاء و هو جاهل»

۱. نهج البلاغة (للصّحی صالح)، ص ۳۹۶.

۲. یونس، آیه ۱۸.

«أَقْمَنُ هُوَ قَائِمٌ عَلَى كُلِّ نَفْسٍ بِمَا كَسَبَتْ وَجَعَلُوا لِلَّهِ شُرَكَاءَ قُلْ سَمُّوهُمْ»^۱ اسم شرکا را بیاورید، لات و عزّی و این حرف‌ها، از کجا؟ خدا خودش می‌گوید نه، قبول ندارد. «أَمْ تُبْتَوْنَهُ بِمَا لَا يَعْلَمُ فِي الْأَرْضِ أَمْ بِيْظَاهِرٍ مِّنَ الْقَوْلِ» زبان شما یک حرفی می‌گوید، ولی عمق ندارد. «بَلْ زَيْنٌ لِلَّذِينَ كَفَرُوا مَكْرُهُمْ وَصُدُّوا عَنِ السَّبِيلِ وَمَنْ يُضِلِّ اللَّهُ فَمَا لَهُ مِنْ هَادٍ».

«فلان اتخاذا الشركاء لله لا يعلم - كأفضل معلم - إلا من قبل الله ف «شَهِدَ اللَّهُ» هي أفضل شهادة لتوحيد الله وجاه من يفترون على الله انه اتخذا لنفسه شركاء. هذا- ولكن شهادة الله على توحیده لیست لتقف عند هذه فحسب، فانه شهيد بكل حقول الشهادة على «أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ».

مراتب دیگر «شَهِدَ اللَّهُ» ما جلوتر از این می‌رویم، می‌گوییم وحی نه، رسالات نه، انبیاء نه «قبل تقبل وحی ما و رساله ما و کتاب ما ربانیا نتحدث حول شهد الله، شهد الله فی اسم الله، شهد الله فی حقیقة الله شهد الله فیما کون، شهد الله فیما فطر من فطرنا و فیما خلق من عقولنا و فیما خلق من حواسنا و فیما قرّر من علومنا و فیما قرّر من کلّ الکائنات، کلّ الکائنات برمتها دلیل على أنه مخلوق اولاً و برمتها دلیل على أن الخالق واحد» «شهد الله» است دیگر. مشرکین لات دارند، عزّی دارند، مناط ثالثه دارند، الله ندارند، اللّٰهین هم دارند. «هَلْ تَعْلَمُ لَهُ سَمِيًّا»^۲ خطاب می‌شود: «هَلْ تَعْلَمُ» سمی، هم اسم داری؟ یک کسی هم الله باشد، این الله سماوات، این الله ارض، بخیر. پس لفظ الله از نظر خود لفظ، بین خود مشرکین دلیل است بر اینکه الله واحد است، «واحد فی هذا الاسم، الّذی هو واحد فی هذا الاسم فلا بدّ أن يكون واحداً فی مسمی الاسم» این مرحله قشری مرحله اولی.

مرحله ثانیه «شهادة ثانية «شَهِدَ اللَّهُ» من هو الله؟ الله هو الخالق لكافة المخلوقات، مجرد عن كافة المخلوقات، علمه مطلق، حياته مطلقة، قدرته مطلقة و حقیقته لا محدودة سرمدیه، ازلیه و ابدیه» «كلما ميزتموه بأوهامكم فهو مخلوق لكم مثلكم مردود إليكم»^۳ این بحث قبلاً گذشته است. اصلاً خود الله، الله به چه موجودی می‌گویند؟ موجودی که خالق است، این موجودی که خالق است، مجرد است، اصل مجرد لامحدود

۱. رعد، آیه ۳۳.

۲. مریم، آیه ۶۵.

۳. الفرقان فی تفسیر القرآن بالقرآن، ج ۱۰، ص ۱۸۴.

است و قابل تکرار نیست. «اللامحدود لا يتكرر ابداً حتّى بين المحدودات، المحدودات الطليقة لا تتكرر نقول الماء اذا ما قيّدنا الماء بقيود ابداً لا ذاتية و لا وصفية و لا كذا، قلنا الماء لا ماء الشرق و لا الغرب و لا الآبار و لا البحار و لا الانهار و لا الكذا و لا الكذا، الماء، الماء واحد أو متعدّد، اذا قلت الماء كذا ماء كذا لا يمكن التعدّد الّا بميّزة بين المائين ميّزاً مكانية أو زمانية أو ذاتية أو وصفية أو ما الى ذلك» تعدّد نمی آید، مگر اینکه مایزی در کار باشد. تعدّد: این، آن، فرق این و آن در چیست؟ این عین آن است، آن عین این است، پس این دوتا نیست. پس باید این و آن فاصله مکانی یا فاصله زمانی یا فاصله ذاتی، فاصله اوصافی، فاصله افعالی «فاصلة من الفواصل حتّى تحصل الاثنینة حتّى يحصل التعدّد، فنفس الله ذاتياً» اگر ما حساب کنیم که خالق عالم خودش مادی است که این خالق نیست، خالق عالم مجرد است. خود مجرد فوق مادیات است، در مادیات که اگر گفتیم آب و قید نزدیک، این تعدّد نمی تواند داشته باشد با اینکه محدود است، در مجرد که این لا محدود است، چطور می تواند تعدّد داشته باشد؟ «شهد الله ثانياً بنفس ذاتية الالهية الذاتية الالهية هي ذاتية التجردية لا محدودية و اللامحدودية دليل على الوحدة» این «شهد الله» دوم.

- لامحدود بودن هم دلیل می خواهد.

- در باب اثبات وجود صانع که ما بحث می کنیم، وقتی وجود صانع ثابت شد، چه وجودی ثابت شد؟ در ادله ای که داشتیم عقلاً، فطرتاً، کتاباً و چه، وجود صانع چه وجودی ثابت شد؟ اینجا توحید است، الله را داریم می گوئیم.

- ما از نامحدودیتش می خواهیم ثابت کنیم...

- آن الهی که در باب اثبات وجود صانع قبول کردید، آن را داریم بحث می کنیم.

- خود آیه دلالت ندارد.

- آخرش بود، اولش که اصلاً دلالت ندارد. اولش نمی خواهد این کار را بکند اصلاً، ابتدای آیه اصلاً راجع به اصل وجود صحبت نیست، مرحله ثانیه است که این مرحله توحید است. «الله الذي يتقبّله كلّ من يعرف أنّ العالم مخلوق أنّ العالم حادث أنّ العالم محدود أنّ العالم مادی، الله لا مادی و لا مخلوق و لا محدود و لا كذا، مجرد طليق و لا حدّ له اطلاقاً» این را مشرک قبول دارد، مشرک یا قبول دارد یا باید قبول داشته باشد. اگر قبول ندارد که الهی نیست، دیگر این که الله نیست، این که خالق نیست. «خالق يختلف عن المخلوق، الخالق يختلف عن المخلوق اختلاف مائة بالمائة» این را قبلاً بحث کردیم. پس بنابراین «شهد الله» در بُعد دوم، این الهی که همه شما موحدین و

مشرکین قبول دارید، ذات این الله لامحدود است و لامحدود که تعدد نمی‌تواند داشته باشد. البتّه در براهین اثبات توحید ما حرف زیاد داریم، در حوار مراجعه بفرمایید، نمی‌خواهیم تفصیل بدهیم، این مرحله دوم.

مرحله سوم: «شهد الله فی اسمه اولاً، فی ذاته ثانياً و فی افعاله ثالثاً، من افعاله شهد الله فی فطرنا، فطرنا تدلّ علی التّوحید كما بحثنا» فطرت هم دلیل وجود صانع دارد و هم دلیل وحدت صانع دارد «شهد الله فی فطرنا، شهد الله فی عقولنا، شهد الله آفاقياً و انفسياً، انفسياً فطراً و عقولاً، آفاقياً علوماً عقلياً أو علوماً تجریبياً» تمام علوم، تمام کائنات جهان وقتی که در آنها نظر صحیح بشود، همه گواهند، علماً گواهند، عقلاً گواهند، فطرتاً گواهند، و حیاً گواهند، نظماً گواهند، تناسخاً گواهند، تمام گواهی‌های بر وحدت حق سبحانه و تعالی را ما در خلق حق مشاهده می‌کنیم.

و همچنین «و الملائکة» ملائکه همه از طرف یک خدا آمده‌اند، هیچ ملکی از ملائکه برای هیچ پیغمبری از پیغمبران از نزد خدای دیگر نیامده و الا تمام انبیاء ثابت نبوت، انبیای مدعی که فایده ندارد «الذین هم یحملون وحی الله تعالی و ثابتة رسالاتهم و نبوتهم بالآیات البینات الرسولية و الرسالية کلهم من دون استثناء جاؤوا من اله واحد، کتب وحی من اله واحد» همه هم دو بُعدی حرف زدند: «لا اله الا هو» همه، فقط اوست و دیگری نیست، نه اینکه او است و دیگری را کاری نداریم، فقط آن است و دیگری نیست. این «و الملائکة».

و اما «و أولوا العِلْم» اولو العلم، من اولو العلم فی القمة العلیا، اولو العلم بالوحی الرسولی و الرسالی» انبیاء، تمام انبیاء خدا، انبیایی که از طرف خدا آمدند. مرحله دوم اولو العلم است که خلفای رسل باشند، خلفای رسل «اولو العلم فی الدرّجة الثانیة». مرحله ثالثه شرع‌مداران‌اند، شرع‌مداران که بر محور فطرت و عقل و بر محور شرع نظر می‌دهند، اینها شاهد بر وحدت هستند. «حتی اولو العلم تجریبياً حتّی اولو العلوم التجریبیه کذلک اذا نظروا الی العلوم التجریبیه نظراً صحیحاً صالحاً مستقیمه فلا یطلع من علوم التجریبیه الا شهادة التّوحید كما بحثنا فی کتاب الحوار بصورة مفصّلة تقریباً «شَهِدَ اللَّهُ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ» فی کلّ الحقول».

«هذا» و لكن شهادة الله علی توحیده لیست لتقف عند هذه فحسب، فانه شهید بكلّ حقول الشهادة علی «أَنَّه لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ» فقبل کل شهادة «شَهِدَ اللَّهُ» باسمه «الله»: «أَنَّه لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ» ف «هَلْ تَعْلَمُ لَهُ سَمِيًّا»؟ كلا یا ربنا حیث اجمع العالمون ملحدین و مشرکین و

موحدین علی توحید اسم «الله»^۱ حتّی ملحد به مادّه نمی گوید الله، آن ملحدی که منکر خداست، به مادّه نمی گوید الله، الله لفظ منحصر به فرد است. «الله» لله فلم یسمّ به أحدٌ إلا الله».

- در زبان های دیگر چطور؟

- کلّ زبان ها، «مثلاً فی اللّغة العبرانية يهواه»، يهواه فقط الله است، ولو حالت شرکی اینها احیاناً دارند، يهواه فقط الله است. در زبان مثلاً فرض کنید که انگلیسی God، در زبان فارسی خدا، خداوند نه، خدا. ولی حالا لفظ الله، در لفظ الله فعلاً قبل از ترجمه، در لفظ الله ملحد که الله را قبول ندارد، برای اینکه الله را قبول ندارد، اصلاً نمی گوید الله، ولی آن که می گوید، آن که می گوید چه موحد باشد چه مشرک، الله را به یکی قائل است، به دیگری قائل نیست.

«فلم یسمّ به أحدٌ إلا الله، مهما اتخذوا من دونه شركاء، إذ لا یحملون اسم «الله». ثم «الله» في ذاته القدسية يشهد ألا اله الا هو، فان ذاته اللامحدودة تحيل تعدده، حيث اللامحدود لا يتعدد و لو كان مخلوقاً» لامحدود مخلوقی، لامحدود حقیقی نیست. لامحدود حقیقی الله است. لامحدود نسبی آب بدون قید، انسان بدون قید، جنس انسان مثلاً، این لامحدود نسبی است البتّه. «و هو في الخلق لا محدودية نسبية، فالماء -مثلاً- دون اي تقييد بزمان او مكان او ألوان ليس إلا واحداً، و لا يتصور التعدد إلا على ضوء اختلافٍ ما في ايّ من هذه المواصفات. فاللامحدودية الإلهية -وهي حقها و حاقها- تحيل التعدد، فهو واحد لا بعدد» در نهج البلاغه منقول از امیرالمؤمنین «وَأَحَدٌ لَّا بَعْدَ ۲. «و لا عن عدد و لا بتأويل عدد» با هم فرق دارد. «واحد لا بعدد، واحد، اثنان، ثلاثة لا يدخل في باب العدد لأنّه لا یسمّی، الله تعالی لا یسمّی و هذه خرافة من القول أن یقال الله واحد یعنی لا ثاني له» چون داخل در عدد که نیست، می گوئیم واحد که تعدد محال است.

«واحد لا بعدد و لا عن عدد، لم یکن متعدداً ثمّ توحد» واحدهایی است که متعدّد بوده، حالا یکی شده، دوتا بوده، حالا یکی شده، «واحداً عن عدد». «و لا بتأويل عدد، واحدٌ لا یتعدّد، واحداً، حالياً واحد، سواء كان واحد ولیکن لا یتعدّد، مستحیل فی هذا المثلث واحد لا بعدد، مستحیل أن یدخل فی باب العدد، لا عن عدد لم یکن متعدداً ثم

۱. همان، ج ۵، ص ۶۳.

۲. نهج البلاغة (للصحي صالح)، ص ۲۶۹.

توحد و لا بتأويل عدد لا يرجع الى العدد، مستحيل تعدده سبحانه و تعالى، فهو واحد ليس في باب الاعداد». «لَوْ كَانَ فِيهِمَا آلِهَةٌ إِلَّا اللَّهُ لَفَسَدَتَا»^۱ كه بحث بعدى است. «الآلهة إلا الله مع الله» «لا فيهما» فقط سماوات و ارض نيست، سه بُعد دارد كه بعد اصلى اش اين است. «حيث العدد يحيل ألوهية المعدود أيا كان. و صفاته - كذلك - ذاتية هي ذاته القدسية» «كما أنّ ذاته سبحانه و تعالى لا محدود، صفات ذاته و هي عين بعض من بعض و عين ذاته لا محدود».

«و فعلية هي أفعاله، إنها لا محدودة فلا تعدد في الموصوف بها بنفس السند»^۲ افعال خدا محدود نيست. «كما و أفعاله المنضدة المنتظمة دون تهافت و تفاوت، و بكل تناسق و توافق حيث «ما ترى في خلق الرّحمن من تفاوتٍ»^۳ «إذا سبرنا أغوار الكون بكلّ امعان و اتقان لا نجد إلّا وحدة التّناسق، وحدة التّناظم». «ذلك ايضاً دليل وحدة الخالق الناظم الناسق، فتدبيره العجيب و صنعه اللطيف اللبيب و حكمته البالغة و قدرته الحالقة» يعنى حلق كلّ شيء، محيط على كلّ شيء «كل ذلك دليل وحدة الصانع الحكيم القدير. كما و شهد الله بما خلق في أنفسنا و دبر من فطر و فكر و علوم، فالفطرة شاهدة، و العقل شاهد، و العلم في كل حقوله شاهد، شهداء ثلاثة هي من الآيات الأنفسية اضافة الى الآيات الآفاقية «أنّه لا إله إلا هو». همه اش از الله است، تمام ادله از الله است.

«ثم «و الملائكة» المدبرات أمراً»^۳ «الملائكة على صنفين بتقسيم مختصر صنف مدبرّات أمراً، أمر كون بإرادة الله تعالى و صنف حاملات وحي الله تعالى الى رسول الله». «ثم «و الملائكة» المدبرّات أمراً، و الحاملات رسالات الله على رسل الله، إنها تشهد بوحدة التدبير و وحي الرسالة التوحيدية «أنّه لا إله إلا هو» فلا تجد الرسالات الإلهية ملكا يحمل خلاف التوحيد، أو يعمل في تدبير أمر الكون خلاف التوحيد. و كذلك «أولّوا العِلْم» بالله، ف «إِنَّمَا يَخْشَى اللَّهَ مِنْ عِبَادِهِ الْعُلَمَاءُ»^۴.

«واحد كان يقرأ أنّما يخشى الله من عباده العلماء» اينجا مرحوم حاج آقا مصطفی خميني (رض) ايشان اخيراً در نجف تفسير شروع کرده بود، مباحثه می کرد با یکی از علمایی كه الآن در قيد حیات است، از فضلاى طراز است، نمى گويم اسمش چيست. با

۱. انبياء، آيه ۲۲.

۲. الفرقان فى تفسير القرآن بالقرآن، ج ۵، ص ۶۴.

۳. همان.

۴. فاطر، آيه ۲۸.

هم بحث می کردند، می گفت به این آیه رسیدیم «إِنَّمَا يَخْشَى اللَّهَ مِنْ عِبَادِهِ الْعُلَمَاءُ»، او می گفت «يَخْشَى اللَّهَ» گفتیم آقا مشکلت چیست؟ گفتیم من هم سردرگم بودم که چطور «يَخْشَى اللَّهَ»، پس «يَخْشَى اللَّهَ» است. «إِنَّمَا يَخْشَى اللَّهَ مِنْ عِبَادِهِ الْعُلَمَاءُ». خوب علوم حوزی اصلاً ربطی به کتاب الله ندارد. و ایشان وقتی که تفسیر سوره حمد را نوشت، من گفتم: چقدر نوشتید؟ گفتند: هزار صفحه، گفتیم هزار صفحه سوره حمد؟ گفت بله، گفتیم یک کلمه تفسیر قرآن در آن هست؟ شما آنجا تماماً فلسفه و عرفان بافتی.

«و كذلك «أُولُوا الْعِلْمِ» بالله، ف «إِنَّمَا يَخْشَى اللَّهَ مِنْ عِبَادِهِ الْعُلَمَاءُ» و لا سيما الرسل و النبيون» النبيون فوق الرسل، هم فوق كل العلماء «و هم الرعيل الأعلى من اولى العلم بالله، فإنهم يزدادون على مثلث العلم لسائر العلماء علم الوحي الرسالي» مثلث العلم که علم فطری است و علم عقلی است و علم كل آیات ربّانیه در خارج. «وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ مِنْ رَسُولٍ إِلَّا نُوحِي إِلَيْهِ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنَا فَاعْبُدُونِ» ذلك و أفضل الشهادات الربانية في حقل الكتب الرسالية هو القرآن «شهد الله في القرآن» و این خیلی مهم است. اصلاً خود قرآن دلیل بر وجود خداست، می گویند این کتاب نقل است، یعنی چه کتاب نقل است؟ مگر اسفار ملاًصدرا کتاب نقل نیست؟ قرآن کتاب نقل است، ولی خود این قرآن ثابت می کند که این کلمات، کلمات ربّانیه است. «الآيات القرآنية تدلّ على أنّها ربّانية النّزول من ربّ واحد من دون شكّ، الآيات القرآنية هي التي لما كانت تسمع للمشركين و الملحدين كانوا اذا سمعوها كانوا مسلمون، إذأ ما كانوا معاندين» پس خود قرآن دلیل است. حالا آیه را ملاحظه کنید، خدا شهید است، یک مرتبه شهادت دادن این است که خودش بیاید بگوید، خودش که به هر کسی وحی نمی کند و ظاهر هم نمی شود. اینجا «لَكِنَّ اللَّهَ يَشْهَدُ بِمَا أَنْزَلَ إِلَيْكَ»^۲ «يشهد على ما ذا؟ على وجوده، على توحيدده، على صفاته، على ارسال الرّسل على كلّ شيء» «لَكِنَّ اللَّهَ يَشْهَدُ بِمَا أَنْزَلَ إِلَيْكَ أَنْزَلَهُ بِعِلْمِهِ وَالْمَلَائِكَةُ يَشْهَدُونَ وَكَفَى بِاللَّهِ شَهِيدًا»، الله يشهد في كتابه نفس الآيات القرآنية نستشهد أنّ الله تعالى حقّ موجود و ما الى ذلك من شرعيات».

«و هي بصورة عامة: «قُلْ كَفَى بِاللَّهِ شَهِيدًا بَيْنِي وَبَيْنَكُمْ وَ مَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتَابِ»^۳! «كفى بالله شهيداً يعنى كفى بالله قرآن، «أَوْلَمْ يَكْفِهِمْ أَنَّا أَنْزَلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ يُتْلَى

۱. انبياء، آیه ۲۵.

۲. نساء، آیه ۱۶۶.

۳. رعد، آیه ۴۳.

عَلَيْهِمْ»^٢ حسبنا كتاب الله احياناً الهى و احياناً عمرى، عمرى لا نقبله الهى نقبله، عمر قال: حسبنا كتاب الله و لكن ترك كتاب الله تعالى، لان الله تعالى يقول «أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ»، و هو ترك الرسول و اما حسبنا كتاب الله حسب قول الله تعالى صحيح اذا قلنا حسبنا كتاب الله نقول فالسنة المحمدية كذلك مقبولة لان الله تعالى يقول فى هذا الكتاب الحسب «أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ»

«هذا، و كذلك سائر اولي العلم، علماً بالله كما الموحدون، او علماً بخلق الله، حيث العلوم التجريبية بأسرها -لو خليت و طباعها-» غلط نگاه نکنند، عينك زرد نزنند كه بخوانند برف را سفيد بينند. «-لو خليت و طباعها- تحيل ازلية المادة إذا فالكون بأسره- خالقاً و مخلوقاً، و في كل حقوله- شاهد صدق بكل صنوف الشهادة «أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ» فلا نكير لتوحيده تعالى إلا نكير فطرته و عقليته و علمه. إذا ف «شَهِدَ اللَّهُ: باسمه». دهتا شاهد «تلك عشرة كاملة، عشرة كاملة الشهادات الربانية التى تحلق على كل الأدلة القطعية الدالة على توحيد الله تعالى».

«بسمه «الله» و ذاته و صفات ذاته و صفات فعله، و من الفطر و العقول و بقرانه و ملائكته و سطاء في حمل التكوين و التشريع، و أولوا العلم الرسل و من يحذو محذاهم و سائر اولي العلم». «و سائر اولي العلم كذلك قسمان: قسم اولو العلم شرعياً مدراء الشرعة، اولو العلم تجريبياً» أن هم دو قسمت مى شود. «و سائر اولي العلم اعم من اولي العلم على مدارك الكتاب و السنة أو اولي العلم فى العلوم التجريبية». «و سائر اولي العلم حيث الصالح في ذاته يدل على وحدانيته تعالى. فكل هذه الشهود العشرة هي من «شَهِدَ اللَّهُ»...»

١. الفرقان فى تفسير القرآن بالقرآن، ج ٥، ص ٦٥.

٢. عنكبوت، آيه ٥١.